

امشب خاله لایلا با خانواده‌اش به منزل ما می‌آیند. قرار است با یکدیگر مسابقه‌ی فوتبال بین تیم ایران و تیم آلمان را بینیم. این مسابقه‌ی فینال است و ما خیلی دوست داریم تا ایران برنده‌ی این بازی باشد. پدرم برای امشب سه کیلو تخمه خریده است. خاله لایلا در استان گیلان که شمال ایران است زندگی می‌کند. او برای ما گلابی، خرمالو، پرتقال، کیلاس و زرد آلو آورده است. مادرم برای شام سالاد لویا درست کرده است ولی سالاد او خیلی ترش شده بود. او یک لیوان کامل آب لیمو را در سالاد خالی کرده بود. او تلاش کرد تا با ریختن سیب‌زمینی داخل سالاد، از ترش بودن آن کم کند.

امشب بازیکنان تیم ایران با لباس سفید رنگ وارد زمین مسابقه شدند و به بازیکنان تیم آلمان سلام کردند. در این مسابقه تیم ایران برنده شد و مدال گرفت.

تمام مردم ایران لبخند می‌زدند. بازیکنان، امشب، دل مردم ایران را شاد کردند. این بازیکنان برای این مسابقه خیلی تلاش کرده بودند و یک سال است که تمرین می‌کنند تا قوی‌تر شوند.

